

با جشنواره فیلم فجر

نگاهی به فیلم «امروز»

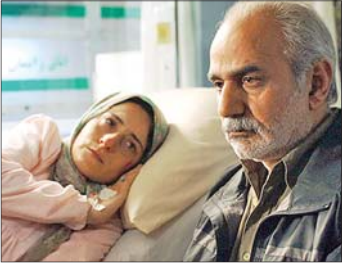
داستان یک قهر مان منفعل



سهام‌الدین بور قانی

● بهنظر می‌رسد خیلی از فیلمسازانی که در جشنواره فجر اسمال شرکت کرده‌اند قید فروش و اکران خوب برای فیلم‌هایشان را زده‌اند. ریتیم کند، فیلمنامه‌های ضعیف و پرآرپاد از مهم‌ترین ویژگی‌های تعداد زیادی از فیلم‌های اسمال است. جالب‌تر آنکه این مساله بیشتر دامن فیلمسازان سابقه‌و قدیمی را گرفته است. فیلم «امروز» به کارگردانی رضا میر کریمی از جمله فیلم‌هایی است که خیلی کند پیش می‌رود و بسا زبانی پرلکنت قصه‌اش را مطرح می‌کند. میر کریمی خیلی وقت‌ها از شیوه‌های کلاسیک داستان‌گویی در فیلم‌هایش فاصله گرفته و البته هر کارگردانی این حق را دارد. مثل فیلم قبلی او «بیهیفته» که بیشتر از آنکه در پی روایت داستان به شکل متعارف آن باشد، به قول خودش در پی خوب‌کردن حال تماشاگر بود. این مساله اشکالی ندارد و به‌بختند هم در این زمینه موفق بود، اما نمی‌شود آنقدر دست به خرق عادت زد که کلیت اثر از سینما فاصله بگیرد و بسیاری از قواعد و اصول منطقی در فیلمنامه نادیده گرفته شوند.

شخصیت‌پردازی‌های «امروز» آنقدر اشکال دارند که به هیچ‌وجه نمی‌توان با آنها همذات‌پنداری کرد و برای خیلی‌ها در طول فیلم این پرسش به‌وجود می‌آمد که منطبق رفتارهای یونس چیست؟



مقصود کارگردان و نویسنده از طراحی چنین شخصیتی، نمایش قهرمانی است که آرام، ساکت، درون‌گرا و نجیب مومن و مدنی است و برایش مهم نیست دیگران چه نگاهی به او دارند و چگونه قضاوتش می‌کنند. در ماثین اجازه می‌دهد مسافرش کاتال رادیو را تغییر دهد، در بیمارستان آشفته‌ای داخل گلدان را جمع می‌کند، آخرین کاتال رادیو مانتیش قرآن پخش می‌کند و در نهایت اینکه به قول مسافری که سوار تاکسی اوست، کلا مرازش سکونت است و جزئیاتی دیگر که معمولا در فیلم‌های میر کریمی و شادمهر راستین به وفور دیده می‌شوند.

فیلم درواقع نگاهی انتقادی به جامعه «امروز» ما دارد و قضاوت و پیش‌داوری در جامعه امروز ما را به چالش می‌کشد؛ و از طرف دیگر می‌کوشد تا در این بسترشخصیت و قهرمانی را معرفی کند که نمونه آن، را این‌روزها کمتر می‌بینیم. یونس پیشنهاد فیلمساز برای جامعه‌ماسه؛ مجهز به سلاح سکوت است و قصد پاسخگویی به ظن و گمان‌های دیگران را ندارد. اما انتظار در این صفت یونس اغراق شده است که نمی‌توان او را شخصیتی باورپذیر دانست و در مقابل آدم‌ها و رخدادها بیشتر منفعل است. شاید سکوت، حلقه مفقوده جامعه حال حاضر ما باشد و در خیلی از اتفاقات روزانه راهگشا، اما همیشه هم بهترین راه نیست. دست‌کم در تم این فیلم، سکوت شخصیت اصلی بیشتر حالتی منفعلانه دارد و بسیاری از کنش‌ها منشأ منطقی ندارند. اگر فضای فیلم، شهری است و کاراکترها هم آدم‌هایی هستند که در بستر اجتماع به‌نمایش گذاشته می‌شوند و میر کریمی هم دغدغه‌ای اجتماعی را مطرح می‌کند و حتی برای آن راهکار ارایه می‌دهد، پس چرا همه آنچه ما می‌بینیم رفتارها را نمی‌فهمیم و توضیحی هم داده نمی‌شود؟ مگر می‌شود در جامعه‌ای همه چیز تا این اندازه مطلق باشد؟ سوالی که پرستار بخش از یونس می‌پرسد واقعا سوال ما هم هست، اینکه او برای چه به این دختر کمک کرده است، چرا یونس در برابر قضاوت منفی دیگران واکنشی نشان نمی‌دهد؟ اگر او پاسخ قضاوت‌های دیگران را بدیده، منجر به ایجاد بحرانی نمی‌شود که بهترین راه‌حل آن سکوت باشد. اصلا چرا همه کادر بیمارستان بیسج دشنام که درمورد او قضاوت و در مقابله با واکنش منفی نشان دهند؟ و سوا‌ل‌های دیگری که بی‌جواب می‌مانند و بیش از هر چیز به جفت و بست‌های فیلمنامه برمی‌گردد که در برابرشان سکوت کرده است و در عمل سبب شده تا مخاطب فیلم را با تردید دامی دنبال کند و نتواند به موضوع آن نزدیک شود. در فصل پایانی فیلم، با شناختی که ما از یونس پیدا کرده‌ایم، کاری که انجام می‌دهد پرسش‌های بیشتری ایجاد می‌کند و با ویژگی‌های شخصیتی او در تناقض است. آدمی که اخلاقی است، زن بیماری را به بیمارستان رسانده، به دلایل نامعلوم و گنگ تا انتها مسداوی او، در کنارش می‌ماند و قضاوت‌های دیگران را تحمل می‌کند؛ چرا در نهایت بچه زن را به شکل پنهانی از بیمارستان خارج می‌کند و با خودش می‌برد؟ اینکه در زمان جنگ از این در بیماران را منتقل می‌کرده‌اند و حالا او دارد از همان مسیر عبور می‌کند پاسخ قانع‌کننده‌ای نیست و باز هم مشکلات فیلمنامه را عیان می‌کند.

چرا یونس مسوولیت سنگین بچه‌ای را که متعلق به او نیست می‌پذیرد و از آن مهم‌تر چرا آن را پنهانی از بیمارستان خارج می‌کند؟ «امروز» می‌توانست فیلم خوبی باشد، اگر برای بسیاری از این پرسش‌ها پاسخ‌ی وجود داشت و فیلمنامه آن مستحکم‌تر و دقیق‌تر بود.

حالا «متروپل» آخرین ساخته مسعود کیمیایی هم موافقان و مخالفان خود را دارد. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، نمایش فیلم در روز چهارم جشنواره واکنش‌های متفاوتی در پی داشت. مخالفان بر این باورند که فیلم، نشانه‌ای از سینمای کیمیایی را در خود ندارد و از کارگردان «قیصر»، «گوزن‌ها» و «دندان مار»، ساخت چنین اثری دور از ذهن بود. موافقان اما، استدلال می‌کنند این کارگردان اصول و عقاید همیشگی فیلمسازی خود را در فیلم پیاده و اجرا کرده است. آنها بر این باورند که کیمیایی را باید با خودش، دغدغه‌هایش و ریشه‌هایش سنجید و کسی که با سینمای «نوآور» و «وسترن» خاطره‌ای نداشته باشد برای دیدن این فیلم دچار «لکنت» می‌شود. اما کیمیایی خود چه می‌گوید؟ این پرسشی است که با او در روزهای واپسین جشنواره در میان گذاشتیم. نقد اصلی فیلم را به زمان اکران آن موکول می‌کنیم و واکنش کارگردان را می‌خوانیم به حرف و حدیث‌های همیشگی، از نوع جشنواره‌ای.

● چرا خاطره سینما «متروپل» را که حالا دیگر متروکه شده است، دوباره زنده کردید؟ همان‌طور که می‌دانید نام فیلم در ابتدا «کلید شکسته»، بعد «اسب‌ها می‌میرند» و «عرق سرد» بود که قبول نکردند و «متروپل» از آرام‌رام تبدیل به نام فیلم شد. سالن سینما «متروپل» را از آقای بهبهانی گرفتیم که لطف کردند و با پدرشان در آمریکا که صاحب سینما بودند تماس گرفتند. ایشان هم از اینکه سینمایشان دوباره مطرح می‌شود خوشحال شدند. اما قسمت درونی ماجرا؛ وقتی وارد سینما شدم دیدیم، می‌شود میز بیلیارد در سالن انتظار گذاشت و باشگاه تشکیل داد. ویتربین‌ها هم مثل گذشته باقی بمانند. بازیگران سینما هم که روی کاغذ مانده‌اند و در ویتربین‌ها هستند می‌توانند بمانند و باشگاه هم بماند. آهسته‌آهسته اینجا با هم کنار آمدند؛ یعنی باشگاه با سینما کنار آمد. انگار سینما پیشنهاد می‌کرد که بیا از من فیلم بگیر. دیدم اگر پول داشتم آن سینما را می‌خریدم و حتما تبدیل به باشگاه بیلیارد می‌کردم که همه به‌خطر آن بیایند سینما را هم بیند.

● کلام یک موزه؟

بله. دوست دارم درباره معماری سینما هم صحبت کنم. وقتی مهدی شقاقی در آن دوره برای مشیرالدوله مجلس شورای ملی را ساخت، مشیرالدوله می‌خواست مسجدش کنار خانه‌اش باشد که مسجد سهپالار را هم ساختند. بعد از مدتی مجلس شورای ملی شد و خانه خودش را به دولت داد و درهای مسجد را هم روی مردم باز کرد. پسر مهدی شقاقی طرح سینما «رکس» تهران و «متروپل» را داد که معمار متبحری آنجا را ساخت که از ارمانه بود و متاسفانه حالا نامش در خاطرم نیست. «رکس» و «متروپل» سینماهایی بودند که آخر شب‌ها به سالن مد تبدیل می‌شدند. نکته جالب این بود وقتی وارد آنجا شدم در یک‌دور بوی سینمای مرده و در روز دیگر بوی سینمای زنده را استشمام می‌کردم. متوجه شدم چه زمانی این سینما مرده و چه زمانی زنده است! هر چند سینما که همیشه زنده است. اما چرا صندلی‌های این سینما تا این حد خاک خورده و چرا روی آپارات‌ها تا این حد خاک نشسته است؟ ... عکس‌هایی که آن زمان در ویتربین استفاده می‌کردند زیر پا بود. رل‌های فیلم‌ها هم باز شده بود. به هر جهت با همه این‌ها فیلم «متروپل» ساخته شد. آقای منجزی طرحی داشت که دینامیسم اولیه‌اش را خیلی دوست داشتم. شبی زنی مورد هجوم واقع می‌شود و کسی در خیابان‌ها نیست به داش برسد زن مجبور می‌شود به تنها چراغ روشن که سینماس تپناه برسد. طرح آقای منجزی همین هجوم بود و اینکه این زن وارد جایی می‌شود. ولی من سینما را وارد این طرح کردم.

● برخی معتقدند فیلم «متروپل» در ستایش سینماس‌ت و اینکه هنوز فیلمسازی همچون شما در این سنن و سال فیلمی در ستایش سینما می‌سازد قابل توجه می‌دانند. اما منتقدان شما مسایلی را مطرح می‌کنند. نظر تان در باره انتقادها چیست؟

من باید «نقدی» بخوانم که آن خودش «منتقد» باشد! باید «فیلمی» از یک فیلمساز ببینم که «فیلمساز» باشد! آیا اگر فیلمی از هیچ‌کاک نگاه می‌کنیم، در نقدهای این افراد هم پیدا می‌کنیم؟ فرض کنید میان افرادی که جزو فیلمسازان اول هستند کسی مانند «رگمان» پیدا شود، آیا این منتقدان می‌توانند این فرد را تشخیص دهند؟ فقط می‌گویند خوب است یا بد. خوب در آن نظر مسایلی مثل رفاقت، پول، «رسیدن‌به‌هم و... هم وجود دارد و این خیلی غم‌انگیز است. عده‌ای نتوانستند فیلم بسازند که من نام آنها را می‌توانم بگویم، حالا شدند منتقدا یکی از این افراد چندسال است که نمی‌تواند فیلمنامه‌ای که دارد، بسازد.

اما در این جنجال سینما به «سایت» می‌روند و از اینجا بهتر کجا بروند؟ هر عقیده‌ای را می‌فروشند و بازار عقیده‌فروشی راه انداخته‌اند. می‌خواهم مسایلی را بگویم، اما روحیه انسانی من این اجازه را به من نمی‌دهد. مثلا کسی که در نقدی علیه داریوش مهرجویی می‌نویسد، آیا به اندازه او فیلم دیده، موسیقی گوش کرده، به اندازه او دنیا را گشته؟ به اندازه او در جهان، فیلم دیده یا عاشق شده؟ به اندازه او در خیابان‌ها قدم زده؟ اصلا این مقوله را می‌شناسد؟ ... مگر آن به‌اصطلاح منتقد کیست که او باید بگوید فیلم‌ت باید اینطوری باشد و من فیلمساز بگویم چشم. در همین سالن سینما عده‌ای در تاریکی به من می‌گویند چه بکن. درحالی که جایگاه من در روشنایی مشخص است و من در روشنایی ایستادم.

● آیا منظور تان این است که متوجه فضای فیلمتان نشدند؟

مساله خیلی شخصی‌تر از این‌هاست. انتخاب‌ها از قبل صورت می‌گیرد. مثلا اینکه شش‌ماه گذشته ارتباط فیلمساز با فالان منتقد چگونه بوده، مهم و تأثیرگذار است. آنها از نقدهای جهانی و فیلم‌ها چیزی متوجه نیستند. همان فیلم‌هایی که از گوشه خیابان خریداری می‌کنند، فرصت دیدنشان را هم ندارند و مدام در سایت‌ها پرسه می‌زنند و اگر بگویم در قفس را که باز کنید بیرون می‌آیند می‌شوم فاشیست! بعضی‌هایشان ۲۰ سال قبل یک فیلم ساخته‌اند و آن را هم پنهان می‌کنند! من نسلی هستم که با نقدهای پرویز دویلی، پرویز نوری و جواد طوسی آشنا شدم. به‌دلیل اینکه جواد طوسی فیلم‌های من را دوست دارد بسا هم رفاقت داریم. اینطور نیست که چون ما بن رفاقت دارد، پس فیلم‌های من را هم دوست داشته باشد. وقتی او فیلم من را نقد می‌کند دلیل سینمایی می‌آورد. آن دلیل مهم است. آن دلیل میزان دانش او را نسبت به سینما واطراف خودش نشان می‌دهد. این‌ها شش پروم‌اون خودش را می‌شناسند و این پروم‌ون شامل سیاست و خیلی چیزهای دیگر هم می‌شود. ولی این به‌اصطلاح منتقدان انتخاب فیلم‌هایشان، جهت‌گیری‌های سیاسی و جناحی‌شان از یک تفکر (نیست درجه‌ان) می‌آید.

● تفکری که پشتوانه‌ای نداشته باشد، تفکر نیست. تفکری که در آن جغرافیا بیشتر به فکر سیرکردن شکمشان هستند و به این مسایل خیلی دقت نمی‌کنند. مثلا کسی فیلم «متروپل» را که هنوز در حال ساخت است و تمام نشده، نقد کرده است. نقدش هم در مورد فیلم نبود، توهین‌خانه‌ای بود که درش را باز کرده بودند. این افراد پشت چیزی پنهان می‌شوند که فعل ندانستن سینما و ادبیات را با هم دارد. بعضی از این افراد حتی کتاب بنده می‌شود. ولی من سینما را وارد این طرح کردم.

● پیش از این گفته بودید که قهرمان‌های مرد فیلم‌هایتان دیگر پیر شده‌اند. به همین دلیل در «متروپل» قهرمان فیلم یک زن شده است؟ قهرمان فیلم من همان دو مرد جوان درون سینما هستند که زن به آنها پناه می‌برد. آنها همان قهرمان‌های فراموش‌شده سینما و به این مسایل خیلی دقت نمی‌کنند. ویتربین بیرون آمدند. البته باید همانجا بمانند. همانجا می‌مانند تا دوباره زنده شوند و باری دیگر آن سینما ساخته شود.

● به نظر می‌رسد چیزی که سال‌ها در سینما فراموش شده در «متروپل» به آن توجه شده. گفت‌وگوی رودرروی دو زن و فرامهم آوردن فضای گفت‌وگو در سینما...

کسی که دعوا را به‌وجود می‌آورد، بیرون سینماس‌ت، خامی که دعواساز و به‌دنبال پول است بیرون سینماس‌ت. کسی که درد کشیده و روی پای خودش فرزندش را

در گفت‌وگو با «شرق» مطرح شد

دفاع کیمیایی از «متروپل»

فرانک آرتا



فرانک آرتا

عکاس:امیرحسین‌حسینی

بزرگ می‌کند پناهنده سینماس‌ت. آن خواهر و آن پسر

جوان که می‌زها را جمع می‌کنند، پناهنده سینما هستند.

جایی می‌گویند «دینگه جایی دارم و تو خیابان و لاله‌زار

هم نمی‌روم و همینجا هستم»

● در حالی که دارودسته مظفر (یوسف مرادیان)، سردرست کن فیلم، اعتقاد دارند که «هرچی شره توی

سینماس‌ت

بله. به همین دلیل کسی از آنها وارد سینما نمی‌شود.

● سکانسی که خسرو و خواهرش توی در هستند و اطرافشان را نگاهتو فیرا گرفته، یادآور گذشته

سینماس‌ت

کاملا! اینها پناهندگان سینما هستند. می‌ماند

مساله‌ای که در من خیلی وجود دارد و با آن درگیرم؛

جایی که کامپیوتر وارد زندگی خصوصی و هستی ذاتی

من می‌شود. همیشه معتقدم آدم‌ها – دو شاعر یا دو

قاتل – در هر شرایطی که با هم روبه‌رو می‌شوند، وقتی

از یک‌دیگر خواسته‌های انسانی داشته باشند و چشم‌پوشش

شوند خیلی سریع‌تر به فراز و به نتیجه می‌رسند. هر چقدر

تماس چشمی نداشته باشند سریع‌تر و تندخوتر می‌شوند.

این دو زن تا وقتی شیشه میاشان حائل است و همدیگر

را نمی‌بینند به هم می‌پرند و به محض اینکه چشم‌درچشم

هم می‌شوند لبخند می‌زنند.

● این همه مقدمه چینی برای رسیدن به این نقطه چیست؟

چون اینطور نیست که به سرعت به این مرحله

رسیده‌اند. این دو وقتی به دو انسان تبدیل شده‌اند و در

چشم هم نگاه کرده تازه با یک‌دیگر گفت‌وگو می‌کنند.

زبانی و والایی انسان که در نگاهش است به کلمه تبدیل

می‌شود. این دو وقتی روبه‌روی هم هستند با نسیمی که

به چادر و روسریشان می‌وزد همدیگر را پیدا می‌کنند. حالا

یکی‌شان بچه دارد و دیگری می‌خواهد بچه او را ببیند.

● یعنی کم‌کم از بدویت به گفت‌وگو می‌رسند؟

بله. به‌همین دلیل معتقدم اگر کارهای خودمان

را خودمان انجام دهیم و به هم نگاه کنیم، خیلی از

وحشی‌گری‌ها از بین خواهد رفت.

● چرا ادعواها پشت شیشه اتفاق می‌افتد؟

چون آنها نباید وارد سینما شوند. یک جودی در بیرون

است و یکی هم داخل که متعلق به من است که هر شاعر،

نویسنده و فیلمساز آن را دارد. یک خلوت برای اتفاقات،

برای اجرای عاشقانه‌ها و تندی‌ها و مسایل اجتماعی‌اش

دارد که در خلوتش اتفاق می‌افتد و به ایده‌الیسم نزدیک

نمی‌شود و همانجا می‌ماند. بیرون، یک اتفاق است و از

این شیشه به این در داخل سینما متعلق به من است،

می‌خواهم در آن شعر با مرتبه بگویم و تقدیسش کنم. آدم

آنجا، آدم است. من سینما را اینطور دوست دارم.

● خاتون اول به سراغ زن اول آقای ماندگاری

(شقایق فرهادی) می‌رود. درواقع او از داخل سینما سر

آشتی را باز می‌کند؟

اگر خاطراتن باشند در ابتدا آدم بدها مد درمی‌آیند و

سه تا یکی هم داخل که متعلق به من است که هر شاعر،

بعد می‌گویند کسی که قانون این طرف را می‌داند وارد

شود. آن وقت آن سه تا بیرونی به هم نگاه می‌کنند.

● چرا خاتون بعد از صحنه تصادف به سختی سینما

را پیدا می‌کند و بعد واردش می‌شود؟

وقتی خاتون تصادف می‌کند تا رسیدن به متروپل

زمانی طولانی می‌شود. در باران می‌دود، زمین

می‌خورد، حتی خودش را می‌کشد. چون باید این راه را

برود. این راه، آیینی برای رسیدن به سینماس‌ت. باید زمین

بخوری و خون آلود شوی. برای رسیدن به سینما باید درد

بکشی

● باران هم می‌بارد. خاتون در راه رسیدن به سینما

تطهیرمی‌شود...

کاملا درست می‌گویید. همه این مسایل با فکر انجام

شده و اینطور نبوده که بعد از ساختن فیلم، مفهومی

برایش بسازم.

● دو سرمد جوان فیلم با یلاری محمدرضا فروتن و

پولاد کیمیایی، مردان آرمانی هستند که اصلا توی

سینما هستند و از آنجا بیرون نمی‌آیند و در دنیای

واقعی دنبال‌شان می‌گردیم. آیا اینطوری است؟

بله. آنها هیچ چشمی به خاتون ندارند. بلد بودن میان

آنها رابطه عاشقانه‌ای به‌خاطر پول یا بچه ایجاد کنم، وقتی

پولاد می‌گوید من موتورسوارم و می‌توانم بروم بچه شما

را با لباس گرم برایتان بیاورم، هر کسی باشد این پلان‌ها

را می‌گیرد؛ اما من در فیلم نگذاشتم. چون آن بچه باید

بیرون سینما بماند و وقتی تکلیفش معلوم شد وارد سینما

شود. اتفاقا می‌توانستم تصاویر زیبایی خلق کنم. زیر باران،

پولاد با موتور یک بچه را در آغوش بگیرد و به مادرش

برسداند و اتفاقا به سینمایی من نزدیک بود. حتی سسر

صحنه پیشنهاد دادند که چنین کاری کنیم؛ اما اگر بچه

وارد سینما می‌شد نمی‌توانست این دعوها را تحمل کند.

پس باید تکلیفش در آینده روشن شود. ولی در فیلم آن

کسی که تکلیفش روشن نیست «موتور»هاست که باید از

سینما بروند.

● پولاد و فروتن خیلی خوب بازی کردند...

اتفاقا پولاد مسایل من را خیلی خوب در ک می‌کند.

او می‌گفت یکبار به من گفتند تو از بالا نگاه می‌کنی.

گفتم برای شما بالاست. من در آن جایگاه به دنیا آمدم.

اطراف من اخوان و شاملو بودند و اصلا بلد نیستم وارد

دفتر یک تهیه‌کننده شوم و بگویم سلام علیکم، یک نقش

به من بده. متأسفانه‌ها درندگی اطرافمان زیاد شده است.

خیلی در هواپایل‌ها به هم ناسزا می‌گویند، پیامک می‌زنند،

انگار نه‌انگار انسایم. مردم قهرمان نمی‌خواهند، همبرگر

و تلویزیون و بازی‌های کامپیوتری می‌خواهند. وقتی

دغدغه‌های همبرگر نداشته باشند و وقتی هم دغدغه‌های

همبرگر داشته باشند، آن موقع قهرمان می‌خواهند. داریم

جایی زندگی می‌کنیم که بی‌عقله‌بوهون و بی‌تفاوتی کن

امر عادی روزی روزگاری نیست! کن‌کردن بچه راحت‌تر

از آموزش و پرورش است. الان اینگونه است که مشکل

مردم بی تفاوتی است و آنهاپی که می‌دانند تفاوت چیست،

می‌گویند من هم باید مثل اینها بی تفاوت باشم. چون

نمی‌توانند اقلیت باشند. به‌قول همیگونی، جهان جای

خوبی است. ارزش مبارزه کردن با آن را دارم.

● چرا خاتون که می‌توانست از دست آدم‌بدها از در

پشتی فرار کند، این کار را نکرد؟

فکر کنید زنی که یکبار در زندگی‌اش شانس می‌آورد

و مورد حمایت مردی مثل ماندگاری واقع می‌شود، تا آخر

عمر به پای آن مرد می‌ایستد و حتی می‌گوید کاش قبر

این مرد در خانه‌ام بود تا هرروز سر مزارش می‌رقم. حب

احترام به زن یعنی این، نه اینکه نقشش زیاد باشد. احترام

به زن این است که این خانم وقتی دوره کشاورزی تمام

می‌شود و به تهران می‌آید، ادعا می‌کند که بهشته اجازه

نداد وارد کار مواد مخدر شوم. او مرا را به این مرد معرفی

کرد و من همسر این مرد شدم. مگر می‌شود برای یک

مرد زن نبود؟

او بی‌ارای «مرد»، «زن» است، و گرنه برای نامرد، نازن

است. این احترام به زن است. در فیلم قرار بود این صحنه

باشد که خاتون در پیرایش می‌گوید تنها شبی که

احساس راحتی کردم، شبی بوده که دو مرد در سینما

از من حمایت کردند. بعد از او درباره آن دو مرد سوال

می‌شود. می‌گوید از آن به بعد دیگر آنها را ندیدم و همه‌جا

را دنبال‌شان گشتم. صبر کردم تا سینما ساخته شود و

دوباره آنها را پیدا کنم.

● چرا این صحنه را در فیلم استفاده نکردید؟

چون نمی‌خواستیم از این سینما خارج شوم. وقتی با

خاتون وارد این سینما شدم بیرون نرفتم. خاتون هم در

سینما ماند.

● نظر تان درباره واکنش‌های منفی برخی‌ها هنگام

نمایش فیلم چه بود؟

کسانی که این فیلم را همراه با لکنت می‌دانند با سینما

کار ندارند و به‌دنبال حواشی‌اند. فرض کنید افرادی در

نمایشگاه کتاب، غرفه‌های «کافکا» و «همیگونی» را شلوغ

کنند. قطعا این شلوغی تأثیری بر نوشته‌های آنها ندارد.

بعضی‌ها هستند که در سینما دست می‌زنند و توهین

می‌کنند، اما برای سینما چه کرده‌اند؟ متأسفانه ما چه

بی‌یاک تقلب می‌کنیم. متقلب از تقلب هراس ندارد. با این

حال بهتر است حرف نزنم. چون به قول مولوی: خموش

باش، خموش باش.

چهره روز

خاکسپاری بهمن فرزانه در قطعه هنرمندان

بدرقه مترجم «صدسال تنهایی» در تنهایی

● شرق: بهمن فرزانه که بسیاری او را با ترجمه «صدسال تنهایی» می‌شناسند، همچون نام این کتاب گابریل گارسیا مارکز در تنهایی و با حضور خانواده و ناشران کتاب‌هایش به خاک سپرده شد.

مراسم تشییع پیکر بهمن فرزانه، مترجم شناخته‌شده ایرانی، صبح شنبه، ۱۹